

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امام رضا سلام الله و صلواته عليه:

ان بسم الله الرحمن الرحيم اقرب الى اسم الله الاعظم من سواد العين الى بياضها

بسم الله الرحمن الرحيم، به اسم اعظم خداوند

نزدیک تر از سیاهی چشم به سفیدی اش است. عیون اخبار الرضا ج ۱

چکیده بحث
مبانی اصول فقه تطبیقی

جلسه: ۱

تاریخ جلسه: ۱۳/۰۴/۷۷

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی

تنظیم از: گروه پژوهشی کارشناسی اصول فقه

۱- کیفیت بررسی مسائل علم اصول

۲- جریان تعبد در منطق نظام ولایت

۱- کیفیت بررسی مسائل علم اصول

۱/۱- اوصاف «اسنادی، استنادی و اسنادی» شاخصه بررسی مسائل علم اصول

در این جلسه سعی شده است با تقسیم امور مربوط به تفقه و اجتهاد به «اسنادی، استنادی و اسنادی» به بررسی مسائل اصولی در علم اصول موجود بپردازیم. احکامی که در علم اصول موجود، متکی بر «اسناد» شرعی می باشند و واسطه در اثبات آنها «نقل» است فتوای استنباطی نامیده شده و از دایره قواعد اصولی نیز خارجند؛ مانند اصل برائت، استصحاب و تخییر.

اما آنچه واسطه در اثبات آنها «عقل» می باشد و عقل متعبد یا عقل منقاد واسطه در احراز حجیت آنهاست قواعد اصولی و «استنادی» شمرده می شوند؛ مانند تبادل، ارتکازات و عرفیات «بضرورة العقل» و «عقلا». البته برخی از آنها همچون امضائات و ارشادات به حکم عقل^۱ را باید بیشتر مورد بررسی قرار داد تا ببینیم اینها در چه دسته ای قرار می گیرند؟

بالاخره احکام «اسنادی» به اصل منابع وحی گفته می شود؛ همچون قرآن و روایات. اما

۱- بطور کلی هر جا شارع مقدس بیانی دارد و تعبد نسبت به بیان و خطاب نیز وجود داشته باشد باید تبعیت از وحی داشت که در این صورت بیان ارشاد به حکم عقل موضوعاً غلط است. در عین حال سعه و ضیق موضوعات، در داخل و خارج بودن امور در محدوده وحی یا عقل باید از حد تعریف و مبنای واحد معلوم شوند تا برآن اساس بتوان حدود طبقه بندی موضوعات را مشخص نمود.

در مورد اجماع از آنجهت که به نقل بازگشت می‌کند می‌توان آنرا جزء نقل دانست و به احکام آسنادی ملحق نمود.

۱/۲ - تقسیم^{نفس} به «خطابات»، «تعبد» و «موضوعات» اولین تغییر در بررسی

مسائل علم اصول

بر اساس ورودی جدیدی که در این بحث ارائه شد تغییری در دسته‌بندی علماء اصولی که ادله را به چهار قسم تقسیم می‌کنند پیدا می‌شود. با توجه به اینکه کتاب، سنت و اجماع از تقسیمات نقل می‌باشد لذا عملاً دلائل اربعه به دو دلیل نقلی و عقلی بازگشت می‌کند. اما از آنجا که عقل به نفس^۱ نیز مورد خدشه می‌باشد، و باید نسبت به خطابات متعبد بود، لذا در تفقه با دو موضوع «خطاب» و «تعبد» (یعنی در تعبد بر کلمات پرستش خدای متعال جاری است) مواجه می‌شویم که به تبع هر دو دارای موضوعاتی بوده و باید بر این دو تعبد حکومت داشته باشند. یعنی در تعیین حدود موضوعات تعبد که جزء احکام استنادی است باید شرع حاکم باشد. نتیجه تصرفات فوق در ادله اربعه و رسیدن به سه موضوع «خطاب»، «تعبد» و «موضوعات» این است که درک از وحی، معیار صحت در تفقه خواهد بود زیرا در این هنگام عقل، مقید به تعبد می‌شود. در این حال تنها احراز متناسب و وجود نسبت بین مدرکات عقلی و خطابات شارع با حفظ مرتبه موضوع حجت است. البته حفظ مرتبه موضوع به تعبد عقل بازگشت می‌کند اما اهمیت موضوع در نزد شارع در این رتبه و منزلت به خطاب باز می‌گردد. یعنی نحوه طبقه‌بندی در سطوح مختلف باید از نقل تبعیت کند و نقل نیز از طریق ملاحظه اوصاف - و نه اضافه‌افتنزاعی - بر حدود جریان تعبد حاکم باشد.

۲ - جریان «تعبد» در «منطق نظام ولایت»

فاعل مختار با تصرف و حضور خود در کیفیتهای خارجی، کیفیتهای ذهنی و کیفیتهای استنباطی یا دارای خلافت الهی و یا خلافت حیوانی است لذا در تعبد یا انقیاد باید مناسک

۱ - براساس حدیث شریفی که سیمای جنود عقل و جهل را ترسیم می‌کند واضح می‌شود که سنجش بدون انگیزه وجود خارجی ندارد، یعنی انگیزه شیطانی جنود جهل را نتیجه می‌دهد و انگیزه الهی جنود عقل و علم را؛ و همین تسلیم بودن عقل است که اساس در حجیت و احراز می‌باشد.

پرستش خدای متعال را رعایت کرد. طبعاً اصول استنادی ما نیز باید ملاک حجیت را در تعبد و انقیاد ارائه دهد.

همانطور که در تعریف مختار براساس «مبنای نظام ولایت» گذشت است تکلیفها و مفردات، از برخورد نظام فاعلیت و آثار اشیاء عینی و فاعلیت محوری همراه با خطاباتش، حول تعلق به مولی در قوه سنجش بدست می آید و در مرتبه دوم فاعل شروع به تبدل نموده و در این ترکیب سازی، موفق به نظام سازی از طرف مولی و نمایندگی از طرف او می شود.

پس همانطور که اشیاء عینی بر روی منطق اثر می گذارند و در جدول شاخصه در مقابل منطق قرار می گیرند خطاب متعلق به فاعل محوری نیز بر روی منطق و قوه سنجش اثر می گذارد. اما قبل از هماهنگی و نظام سازی نسبت به خطابات باید به آنها تولی داشت. یعنی در هماهنگی و نظام سازی منطق بمعنای دسته بندی و موضوع دسته بندی، خود را مقید به خطابات نمود و اولویت نزد شارع را بدست آورد.

۲/۱ - جریان «تعبد» در ملاحظه دسته بندی «خطابات»

برای بدست آوردن اولویتها در نزد شارع مراحل ذیل باید منطقاً انجام گیرد:

- ۱ - اولویتها بصورت جزئی و مصداقی در مقام تراحم، از نظر شارع بدست می آید. ۲ - بار دوم می توان امور را دسته بندی کلی نمود و به صورت انتزاعی موضوعات را به یکدیگر عرضه کرد و سپس اولویت های کل را در نزد شارع بدست آورد. این عمل، شبیه روشی است که در تفسیر موضوعی انجام می گیرد. ۳ - در مرتبه آخر با تبدیل امور انتزاعی به اوصاف، نسبت بین موضوعات به صورت اوصاف عندالشارع بدست می آید. براین اساس منطق ما نمی تواند منزلت ارزشی موضوعات را تغییر دهد یعنی در حقیقت با این سیر در ساختن نظام و مجموعه، بتدریج هماهنگ سازیها و دسته بندیها از خطابات متأثر می شوند.

۲/۲ - جریان «تعبد» در ساخت «منطق و روش دسته بندی»

تأثر منطق و روش از وحی، قبل از ملاحظه خطابات یا عینیت در ساخت خود منطق نیز صورت می پذیرد. یعنی با اصل بودن عالم دنیا بعنوان عالم امتحان و تکلیف، و اعتقاد و ایمان به مبدأ و معاد، یعنی «ولایت، تولی، تصرف» با حکومت ولایت بر تولی و تصرف نشاندنده یک

شیب است و تعلق اختیار به مولی برای توسعه اختیار بحث تولی و تعبد را تمام می‌کند و سپس در فهم حرکت و تکامل، به توسعه اختیارات می‌پردازد. لذا جهان‌بینی و توصیفات از شرع در ساده‌ترین شکلش با منطق تعبد، هماهنگ شده است.

براین اساس از بکارگیری نظام سنجشها در ایجاد کثرت موضوعات و روابط داخلی منطق، ساختمان توصیفات نظری تنظیم می‌گردد البته لوازم ساخت منطق نیز عقلانی می‌باشد که طبقه‌بندی اوصاف را منزلتاً - و نه موضوعاً - ارائه می‌دهد. همچنین پایه‌های اولیه نظام توصیفی استنادی به شرع باز می‌گردد. در نظام شاخصه‌ها نیز باید موضوعات را در یک رتبه از خطابات اخذ کرد و در مرتبه پایین‌تر آنها را از عینیت بدست آورد.

« والسلام »

چکیده بحث
مبانی اصول فقه تطبیقی

جلسه ۲

تاریخ جلسه: ۷۷/۰۵/۲۵

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی

تنظیم از: گروه پژوهشی کارشناسی اصول فقه

حقیقی بودن تقسیم علم اصول به قواعد «أسنادی»، «استنادی» و «اسنادی»

* - مقدمه

بدنبال تردید در ورودی بحث و ضرورت تفکیک مسائل علم اصول موجود به «أسنادی»، استنادی و اسنادی» لازم شد پیرامون ضرورت، مقسم تقسیمات، تعریف و کاربرد شاخصه‌های تفکیک علم اصول موجود بررسی عمیقتری انجام گیرد که در این جلسه به این مهم می‌پردازیم:

۱ - ضرورت تفکیک و تجزیه مسائل علم اصول موجود

اگر قواعدی برای تجزیه و تفکیک مسائل یک علم ارائه شود، آنگاه قدرت دسته‌بندی در مسائل بوجود می‌آید و جایگاه مسائل محوری از فرعی و تبعی مشخص می‌گردد. این امر در بررسی مسائل هر علمی ضرورت دارد زیرا از طریق متغیر اصلی آن علم می‌توان تغییرات و تکامل آن علم را بدست آورد. در غیر اینصورت بررسی‌ها و دقتها بنحو غیر قاعده‌مند تخمینی انجام گرفته و از سرعت و عمق پژوهش‌ها کاسته می‌شود.

۲ - «احکام استنباط»، مقسم اجمالی تعریف اجمالی علم اصول

در صورت فرض خالق و بنده در امثال امر مولی از طرف مکلفین و شکر منعم، کیفیت دستیابی تکلیف از خطابات شارع که از طرف انبیاء(ع) رسیده است موضوعیت می‌یابد. تفکر و تفقه از عوارض حکم یا دستور موضوع بالاجمال علم اصول می‌باشد. لذا «احکام استنباط» عبارت از هر حکمی است که واسطه در فهم تکلیف باشد حال به وحی تکیه داشته باشد یا خیر. با این وصف اصول، ابزار استناد به نحو اجمال است. این تعریف بدلیل اجمالی بودنش، در

شناخت و تفکیک و دسته‌بندیهای مسائل علم اصول کارآئی ندارد لذا بایست به تعریف تفصیلی پردازیم.

۳- تقسیم اصول به «اسناد، استناد و اسناد» در تعریف تفصیلی علم اصول

آنچه دربارهٔ احراز سند است «احکام اسنادی» نامیده می‌شود و از آنجا که سند نسبت به حکم، جایگاه حد اولیه را دارد لذا ثابت بوده و تغییرناپذیر است. همچنانکه قوانین آن از علم مطلق بوده و آن دین، دین خاتم الانبیاء (ص) محسوب می‌گردد که همهٔ زمانها را دربرمی‌گیرد. با این اوصاف باید نسبت به تمامی این قوانین خضوع داشت و آنها را تجلیل نمود چون بدلیل مطلق بودن، نقص و کمال در آنها راه ندارد.

اما قاعدهٔ احراز آن (علوم رجال و درایه و...) عقلی بوده و قدرت سعه و ضیق اندکی در مطالعه از روایات و احادیث بوجود می‌آورد. لذا سند که تکیه‌گاهش وحی (ما انزل الله علی قلب رسوله (ص)) است کیفی بوده و ابدأً تغییرپذیر نمی‌باشد هرچند فقه‌الحدیث آن ممکن است دچار تغییرات کمی گردد. اما این امر در تکامل فتوی اثری ندارد.

حال آنکه آنچه مربوط به دلالت سند بوده و عقل متعبد، واسطه در احرازش می‌باشد «احکام اسنادی» نامیده می‌شود. در این نوع احکام، به عکس مطلق بودن سند و عدم ورود نقص و کمال در آن بایست تکامل را جاری دانست زیرا اینها از امور بشری بوده و عدم تکامل در آنها لغو می‌باشد.

اما آنچه مربوط به قواعد کلی فقه می‌شود و نقل واسطه در اثبات آن صورت می‌گیرد «احکام اسنادی» نامیده می‌شود. البته فرقی نمی‌کند که آن، فقه استنباطی باشد یا فقه تکلیفی. حال اگر هر سه دسته قواعد در استنباط و فتوی دخیل باشند - ولو هرکدام بلحاظ موضوعات خود با یکدیگر مختلف می‌شوند - اما باید سهم تأثیر هر یک را در احراز و فتوی دادن مشخص نمود. از اینرو فتوای بالاجمال - بمعنای واسطه قرار گرفتن هر اصلی در فتوا و آنرا جزء علم اصول دانستن - و نیز فتوای خاص که قید خصوصیت و ماده را دارد نمی‌تواند مقسم تقسیم در علم اصول باشند بلکه «عمل» فتوی دادن و اجتهاد موضوعاً مقسم تقسیم است. یعنی اگر فعالیت‌های مجتهد در حکم دادن و استنباط کردن قاعده‌مند باشد، از نسبت پیدا کردنش به

موضوعاتی که شارع فرموده است هم قواعد احراز سند و هم قواعد فقهی و هم قواعد استنادی، ضروری می‌گردد. لذا ما تلاش عقل را در هر سه حوزه جزء علم اصول دانسته و آنرا موجب ارتقاء «فتویٰ موضوعاً» و اجتهاد می‌دانیم.

۴- «اصولی، فرعی و تبعی» بودن «استناد، اسناد، اسناد»

براین اساس تغییراتی که در قواعد منطبق تعبد واقع می‌شود نیز قابل لحاظ است و می‌توان تغییرات اصولی، کیفی و کمی آن و آثار آنها را در فتویٰ بررسی نمود. اما در منطق اولاً ثبات در موضوع آن معنا ندارد و ثانیاً با بدست آوردن حدّ اولیه تعریف، موضوعات و احکام، تمام مسائل با تغییر در این اصول و حدود اولیه تغییر عظیمی در مسائل آن پیدا می‌شود همانطور که در تبدیل هندسه اقلیدسی به هندسه غیراقلیدسی این تحول عظیم انجام گرفته است.

اما در خصوص اصول اعتقادات و علم کلام می‌بینیم که کیفیت سندها در این علوم بصورت مطلق فرض می‌شود لذا موضوع قواعد احراز سند، ثابت می‌باشد ولی قواعد احراز از نظر عقل، تغییر کیفی پیدا می‌کند و تأثیرش در فتویٰ، کمی خواهد بود. اما نسبت به قواعد استنادی هم، قواعد عقلی آن قابل تغییر کیفی و تکاملی است و هم «موضوعاً» فتویٰ دادن قابل تغییر و تکامل است لذا نسبت تأثیرش در احکام عملی، اصولی و کیفی می‌باشد.

از این رو قواعد استناد، اصلی و قواعد احراز سند یا قواعد استنادی، فرعی و قواعد فقهی یا قواعد استنادی که حاصل دو قواعد «دلالت» و «سند» است بعنوان قواعد تبعی خواهد بود.

با این وصف هر سه دسته از اصولی که ذکر شد در یک فتوای خاص حضور دارند که جریان نظام مند و قاعده مند عمل فتوا را در یک دستگاه منطقی نشان می‌دهند بنابراین تفکیک این اصول قراردادی نبوده و سهم تأثیر «اصولی، فرعی و تبعی» هر دسته از قواعد روشن می‌شود. تکامل قواعد استنادی نیز متغیر اصلی در تاریخ تکامل فتویٰ یا روند تعبد نسبت به «مانزل الله» می‌باشد.

«والسلام»

چکیده بحث مبانی اصول فقه تطبیقی

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی

جلسه: ۳

تنظیم از: گروه پژوهشی کارشناسی اصول فقه

تاریخ جلسه: ۷۷/۰۴/۲۷

بررسی اشکالات منطقی بر «تعریف، موضوع و هدف» علم اصول موجود

۱- تعریف منطقیین از «تعریف، موضوع، هدف»

بنابر نظر منطقیین قبل از ورود به مباحث یک علم لازم است اموری مانند «تعریف»،

«موضوع» و «هدف» یک علم تحت عنوان مقدمه ذکر گردد. اصولیین نیز قبل از ورود به مباحث

علم اصول به «تعریف، موضوع و هدف» علم اصول پرداخته‌اند.

منطقیین بعد از تقسیم علوم به حقیقی و اعتباری و خارج کردن اعتباریات از علوم

برهانی، به ارائه تعریف منطقی و برهانی می‌پردازند. لذا موضوع را به «مایبحث عن عوارض

الذاتیه» تعریف کرده‌اند. یعنی محمولات علم از عوارض ذاتی علوم حقیقی می‌باشند و این

عوارض نیز برای موضوعات، با برهان به اثبات می‌رسند.

اما در «تعریف» باید «جنس و فصل» و «عرض عام و عرض خاص» آورده شود تا با مقید

کردن وصف عام، مشترکات را خارج کنند.

۲- اختلاف منطقیین و اصولیین در تطبیق ارکان علم بر علم اصول موجود

در اینجا به کیفیت شکل‌گیری هدف و چگونگی دستیابی به آن اشاره‌ای نشد. اما نکته

مهم در این خصوص این است که اصولیین برخلاف منطقیین، هدف را به «آثار» معرفی کرده و

«وحدت هدف» را علت پیدایش وحدت علم می‌دانند؛ مانند مرحوم آخوند که غرض تدوینی

(تحقیق) نسبت به علم را علت جمع شدن مسائل خاص حول آن علم دانسته است. اما منطقیین با این تعبیر مخالفند و «وحدت موضوع» را علت پیدایش وحدت علم می‌دانند. علت این اختلاف نیز در آن است که اصولیین برای علم اصول بر مبنای منطقی نتوانسته‌اند تعریفی جامع و مانع پیدا کرده و جنس و فصل حقیقی را ارائه دهند لذا منکر موضوع واحد برای علم اصول شده‌اند و غرض تدوینی را عامل وحدت مسائل یک علم دانسته‌اند.

۳- عدول از مبانی منطقی، منشاء انفعال و رشد کمی علم اصول

اما این اشکال بر ایشان وارد است که بعد از تعیین غرض تحقیق بعنوان عامل وحدت مسائل یک علم، برای بار دوم باید بتوانند به تعریف علم اصول و معرفی موضوع آن پردازند. زیرا اگر موضوع تعریف نشود، مبنائی که بتوان براساس آن استدلالها و اصول را طبقه‌بندی کرد و ربط اصول موضوعه آن علم را با حد اولیه‌اش مشخص نمود و تقوم وحدت و کثرت مسائل را ملاحظه کرد تا بتوان به آن نظام داد عملاً بدست نمی‌آید. ریشه این امر را باید در عدم شناخت تغییرات یک بخش توسط تغییرات بخشهای دیگر جستجو کرد. در این حال طبعاً اجتهاد قاعده‌مند رشد و توسعه نمی‌یابد و روش استقراء در اضافه و کم کردن اصول، بر اجتهاد متداول در حوزه‌ها حاکم می‌گردد که همین امر نیز از دو جهت در نهایت ضعف است:

۱- حاکمیت روش استقراء منجر به توسعه کمی و انفعالی آن می‌گردد.

۲- استقراء تا آنجا که بلحاظ منطقی ناقص صورت نمی‌گیرد چون نفس استقراء به نحو قضیه خارجی صورت گرفته و تنها آنچه در خارج است شناسائی می‌شود ولی آنچه ممکن است تحت یک امر کلی واقع بشود مورد شناسائی قرار نمی‌گیرد.

۴- عدم تکامل منطقی علم اصول بدلیل ارائه اجمال و اهمال در تعریف موضوع

بعد از طرح اشکالات منطقی، روشن شد که ارائه تعریف و موضوع^۱ بر این مبنا عملاً

۱- البته قدمای از اصولیین، موضوع علم اصول را به عوارض ذاتی ادله اربعه (یعنی کتاب، سنت، عقل و اجماع) تعریف کرده‌اند.

به اجمال و اهمال صورت می‌گیرد. یعنی با روشن شدن شیوه دستیابی به قواعد استنباط تکلیف شرعی می‌بینیم که بر مبنای موجود به دقت پیرامون موضوع و تعریف علم اصول پرداخته نمی‌شود حال آنکه همانطور که گذشت شناخت موضوع می‌تواند اجتهاد را بنحوی منطقی تکامل دهد.

اما بنا بر تعریف غرض می‌توان «فقه دینی» را بعنوان «موضوع» علم اصول معرفی کرد و با تعیین احکام الهی و حلال و حرام خدای متعال، امکان بندگی و تعبد مردم را پدید آورد زیرا تنها با مشخص شدن ضوابط طاعت و عصیان و مناسک شرع است که تعبد، امکان تحقق می‌یابد.

۵- تناظر ارکان تعریف «علم اصول» بر مبنای «نظام ولایت» با «مبنای قوم»

سه فرض در تحلیل ارکان تعریف علم اصول به شرح ذیل وجود دارد:

فرض اول: «تعریف»، «موضوع» و «هدف» بصورت منفصل، قابل لحاظ می‌باشند و موضوع از هدف (اثر) انتزاع می‌گردد و تعریف از موضوع منتزع می‌شود.

فرض دوم: «تعریف»، «موضوع» و «هدف» در عینیت دارای وحدت بوده و بسیط می‌باشند ولی به لحاظ تحلیل عقلی تجزیه می‌گردند.

فرض سوم: مجموعه اوصاف در خارج بصورت مرکب و متقومند و تقسیمات آن براساس فاعلیت و نظام ولایت به «فعل موضوعاً»، «موضوعات فعل» و «کارائی و آثار موضوعات» صورت می‌گیرند که در این حال می‌توان «القواعد المؤثر فی تکامل تفقه الدینی» را متناظر تعریف، و «فقه دینی» را متناظر موضوع، و تکامل تعبد را متناظر هدف یا اثر در علم اصول موجود معرفی کرد.

« والسلام »

چکیده بحث
مبانی اصول فقه تطبیقی

جلسه: ۴

تاریخ جلسه: ۷۷/۰۵/۰۳

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی

تنظیم از: گروه پژوهشی کارشناسی اصول فقه

۱- ثمره طرح «مقدمه» بر مبنای «منطق صوری»

۲- تعریف «مقدمه» بر مبنای «نظام ولایت»

۱- ثمره «طرح مقدمه» بر مبنای «منطق صوری»

با اعتقاد ما بیان «مقدمه» و تبیین «رئوس ثمانیه» بر مبنای «منطق صوری»، دارای ثمره نهائی نیست. ورود متعلم در یک علم بایست همراه با بصیرت و آگاهی صورت پذیرد تا تلقی آن علم برای او آسان گردد؛ لذا دسته‌بندی زیبا از ابواب یک کتاب، یک کار هنری محسوب می‌شود که در القاء تعلیم، تعلم، حفظ مطالب و امثال ذلک اثر دارد. با این تعبیر مقدمه هنرمندانه نسبت به محتوای استدلالی کتاب همچون ظرف استعاره است که دسته‌بندیها از امور قراردادی و اعتباری بشمار می‌آید بگونه‌ای که در هویت علم و غایت آن هیچ اثری ندارد.

اصل بودن معیشت‌های مختلف در ارائه دسته‌بندیها در بیان مقدمه، همانا برخوردار شرح الاسمی با آنهاست. لذا ارکان یک علم، حکایت از واقعیت ندارند چون مسائل و مبانی می‌توانند از یکدیگر بصورت مستقل فرض شوند. از این‌رو دانشمندان یک علم می‌توانند ورودیهای مختلفی در آن علم انتخاب کنند و نقضهای خود را بر مبنای دسته‌بندی و طبقه‌بندی خود بیان نمایند.

در بیان «تعریف»، «موضوع» و «هدف» نیز همین بنا جاری است. یعنی در نسبت بین موضوع، تعریف و هدف، استقلال فرض می‌شود و برخوردار شرح الاسمی با آن صورت می‌گیرد بگونه‌ای که با حذف خصوصیات شخصیه از تک تک احکام، جهت مشترکی بعنوان تکالیف

شرعی از آنها انتزاع می‌شود و تمامی احکام، مصادیق تحقق این جهت مشترک محسوب می‌گردند. طبعاً تحقق امر مشترک بعنوان هدف، ما را از شناختن موضوع علم و تحلیل آن بی‌نیاز می‌کند زیرا موضوع واحد از اثر واحد اخذ می‌شود. از این رو این بحث ثمره فقهی و اصولی نیز دربر ندارد.

۱/۱ - اثبات ضرورت حقیقی بودن «مقدمات» برای تمامی دستگاههای منطقی

اگر در تبیین رئوس ثمانیه و تعریف علم اصول بعنوان ارکان یک علم، نسبتها اضافی بوده و دارای واقعیتی نباشد و بر استدلالها نیز جریان برهان و روش حاکم نگردد آنگاه لوازمی که بیان می‌شود کاری هنری و شرح‌الاسمی خواهد بود که آثار آن نیز در آسان نمودن اللقاء برای متعلم می‌باشد. اما اگر در مقدمه و بیان هدف، موضوع و تعریف علم اصول، استدلال و برهان حاکم باشد نمی‌توان نسبتها را اضافی دانست.

اینک به بعضی اشکالات غیرمنطقی بودن مقدمه و نیز لوازم حقیقی بودن آن

اشاره می‌شود:

۱ - وجود سنخیت بین «علت» و «معلول»، ما را ملزم می‌کند که موضوع واحد، منشاء اثر واحد بشود و وحدت غرض، معلول وحدت موضوع باشد. لذا تعریف موضوع در یک علم دارای آثار حقیقی در احکام آن علم می‌باشد و تبیین صحیح از «تعریف، موضوع و هدف» در علم اصول در استنباط احکام شرعی اثر دارد.

۲ - با حقیقی شدن دسته‌بندیها می‌توان کمبود دسته‌بندیهای استقرائی را نشان داد و در سطوح مختلف برای علم اصول، اصلهائی را بصورت منطقی ذکر کرد.

۳ - با حقیقی شدن مقدمه، نقش آن در علم، نقش اصولی و ریشه‌ای می‌شود زیرا نسبت به جامعیت و مانعیت کل و اجزاء حضور پیدا می‌کند و حدّ کل (نظام)، مراحل، و هر بخش را تعیین می‌کند. یعنی با ارائه تقسیمات حقیقی برای موضوع، سه متغیر و عامل اصلی و برای هر یک از عوامل اصلی، سه متغیر فرعی معرفی می‌گردد و نحوه تقوم آنها به یکدیگر ذکر می‌شود. براین اساس هرگاه حدّ یک تعریف تغییر کند می‌توان اثر آنرا در بقیه تعاریف و کلیه

ابواب نشان داد.

در این حال با دخالت تعریف در حکم و اثر هر دو در نتایج می‌توان گفت اکتفاء به غایت واحد در علم اصول موجود کافی نمی‌باشد.

۲- تعریف «مقدمه» بر مبانی «منطق نظام ولایت»

بر اساس منطق نظام ولایت، سه مرحله برای شناخت یک موضوع لازم می‌باشد:

۱- نسبیّت عام ۲- نسبیّت خاص ۳- نظام شاخصه

۲/۱- مرحله اول: نسبیّت عام

«ولایت، تولی و تصرف» معرّف حرکت و حدّ اولیه است. همچنانکه «توسعه، ساختار و کارائی» که از حاصلضرب حدّ اولیه بدست می‌آید معرّف تکامل حرکت است. و بنا ضرب اوصاف تکامل در هم، قدرت تعمیمی و تکثیر اصطلاحات تا ۷۶۰۰ میلیارد وصف، ترسیم کننده معنای فلسفی می‌شود و عملاً حدّ جمیع معانی دستگاه منطقی مشخص می‌گردد.

۲/۲- نسبیّت خاص

با ضرب مواد «ولایت، تولی و تصرف» در هم، مواد متناسب با روش تکثیر و عناوین خاص نظام «تکوین»، «تاریخ» و «جامعه» درست می‌شود، تعریف اصطلاحات بوسیله جدول تعریف در ارتباط با منزلتها معلوم می‌گردد و عناوین خاص نیز بدست می‌آید.

البته عناوین بدست آمده نشاندهنده جریان اوصاف بنحو متقوم است و سهم تأثیر هر وصف را در نتیجه نشان می‌دهد. شایان ذکر است در طبقه‌بندی اوصاف، مراتب مختلفی بصورت نسبی می‌باشد اما همه سطوح بهم متقومند و متغیرهای «اصلی، فرعی و تبعی» در بهینه کردن اوصاف کاملاً معلوم بوده و نتیجه در نظام اوصاف، کنترل و بهینه می‌شود.

۲/۳- مرحله سوم: «نظام شاخصه»، معرّف موضوعات

موضوع «نظام شاخصه»، نظام اضافه و تناظر استقلالی یک وصف در مقابل اوصاف کل است؛ بطور مثال «فرهنگ» بعنوان یک وصف از جامعه در مقابل آن قرار می‌گیرد. در نحوه اضافه تناظر «زمان، مکان، و کارائی فرهنگ» با «زمان، مکان و کارائی جامعه» روبروی هم قرار

می‌گیرند و از اضافه کردن فرهنگ به تمام اجزاء جامعه آثاری بدست می‌آید که نظام شاخصه عینی را معین می‌کند.

البته در مطالعه وضعیت باید نظام اوصاف تبدیل به نظام اضافه شود. لذا با تناظر موضوعات از نظر منزلت، نظام آثار بدست می‌آید زیرا دو نظام بهم اضافه می‌شوند تا نظام سوم بدست آید. بطور مثال وقتی گفته می‌شود «نبات شیرین»؛ فرض استقلال شیرینی از نبات وجود ندارد زیرا شیرینی، وصف نبات است. اما وقتی نبات را از شیرینی جدا کرده و می‌گوئیم چگونه می‌توان کیفیت ساخت نبات را تغییر داد تا درجات شیرینی آن (بعنوان یک اثر بر ذائقه افراد) دارای یک طیف بشود آنگاه برنامه‌ریزی برای ساخت نبات با مزه‌های مختلف شیرینی به ما اجازه می‌دهد ایندو را از هم تفکیک کرده و استقلال نسبت را در خصوص آن فرض کنیم.

بنابراین با اضافه کردن دو نظام نسبت بهم، «فعل موضوعاً»، موضوعات فعل و آثار موضوع بدست می‌آید که موجب تشخیص موضوعات خارجی نسبت به یکدیگر می‌شود اما این نوع اضافه با اضافه انتزاعی بسیار تفاوت دارد.

۲/۴ - «مقدمه»، در مقام معرفی نظام شاخصه

براین اساس نظام شاخصه، معرف علم اصول از بقیه علوم می‌باشد. این نظام عبارت

است از:

۱ - «فعل موضوعاً» به عمل تقنین یا قاعده‌مند نمودن

۲ - «موضوعات فعل» به «حجیت»

۳ - «آثار و نتیجه» به «توسعه تعبد». یعنی جامع کل تقنین حجیت آنچه «فی طریق

طاعة الله» واقع می‌شود معرف علم اصول از بقیه علوم می‌گردد.

بر این اساس تعریف موضوع هر علم به مجموعه نظام شاخصه صورت می‌گیرد که این

امر در مقدمه تبیین می‌شود و در پیدا کردن وحدت و کثرت آن، فعالیتها و موضوع فعالیتها و

ثمرات به صورت نظام‌مند ارائه می‌گردد که می‌توان تغییر هر یک را در نظام بوسیله ملاحظه بقیه

تغییرات تفهین نمود.

«والسلام»

چکیده بحث
مبانی اصول فقه تطبیقی

جلسه ۵ :

تاریخ جلسه: ۷۸/۰۲/۱۹

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی

تنظیم از: گروه پژوهشی کارشناسی اصول فقه

علم اصول تعیین کننده جهت گیری اطلاعات بشر در تکامل یا پاسخگو به مسائل

مستحده

* مقدمه

در جلسات گذشته دو نکته در تفاوت نظریه علم اصول موجود و نظریه مختار بیان گردید

۱- نکته اول اینکه مطالبی جزء مسائل علم اصول بوده از مطالبی که خارج از آن

می باشند

۲- نکته دوم آنکه جایگاه علم اصول نیز روشن گردید بدین معنا که اصول موضوعه آن

می بایست از چه علمی گرفته شود و با آن چه نسبتی دارد مرز و محدوده فقاقت تا کجا است و

محدوده فقه کجا از فقاقت جدا می گردد.

۱- حضور انفعالی علم اصول موجود در تکامل بشر

در این جلسه به یک تفاوت عمده دیگر اشاره می شود، و آن مطالعه علم اصول و نسبت

آن به شرایط خودش است.

هرگاه برخورد به موضوعات و مدافعه نسبت به آنها در عمل تفقه بنحو استقرائی انجام

بگیرد حضور در تکامل اطلاعات حضور انفعالی می گردد و سهم تاثیر آن نیز اصلی نخواهد

بود، برخورد استقرائی در پیدا کردن مطالب و موضوعات بدین معنا است که نیاز ایجاد شده علت پیدایش شرایط می‌گردد و شرایط روحی، ذهنی، عینی پیدایش گمانه‌ها، موضوعات را مطرح می‌کنند و سپس این موضوعات مورد مذاقه عقل در علم اصول قرار می‌گیرد، نسبت به نقص و کمال آنها بحث می‌گردد از این رو «علم اصول موجود ذاتاً پاسخگو به مسایل مستحدثه است. لذا حضور آن در تکامل انفعالی می‌باشد. زیرا «نیاز و شرایط» در مسایل روحی و ذهنی و عینی بستر گمانه را درست می‌کند.

براین اساس فقه نیز فقه پاسخگو به شرایط و تفسیر دین به روز می‌شود هرگاه شرایط عامل و موجب تکامل دستگاههایی بسم الله باشد تفقه و تعبد من حیث لایشعر به انزوا سیر می‌کند.

۲- حاکمیت تعبد بر تمامی حوزه‌های تفکر و گمانه‌زنی از طریق علم اصول حکومتی اما در فرض مختار باید وحی در رهبری تکامل محور قرار گیرد و تعبد حول «ما انزل الله» نسبت به وحی فرع باشد - و نسبت به تمام مراتب مادون اصلی گردد توسعه تعبد وسیله تشخیص تعقل صحیح از تعقل غیر صحیح باشد. لذا تکاملی که در جهت بندگی خداست محور تمامی تکاملهایی است که بشر محمد ص آنست. ملاحظه نسبت تفقه با تکامل و کیفیت حضور در تکامل اطلاعات آنرا از پاسخگو بودن به شرایط تکاملی بیرون آورده و سهم تأثیرش در یک نسبت و منزلت بسیار بالا طرح می‌گردد.

توسعه تعبد به معنای حاکمیت تعبد بر کل میدانهای تفکر و گمانه‌زنی است تا وحی محور قرار گیرد و تعبد به «ما انزل الله» متصرف گردد و عقل در جریان تکامل منزلت تصرفی پیدا کند و مجرای جریان وحی در جامعه گردد.

در غیر اینصورت «ارضا بشر و نیاز مادی» صحت و فساد امور را بنحو پیچیده و منطقی (مدل برنامه) بعهده می‌گیرد. من حیث لایشعر همه را در جریان تکامل مادی سیر می‌دهد.

از این رو علاوه بر نسبت مسایل یک علم به یکدیگر (برای تعیین حوزه و محدوده عملکرد) باید منطقاً منزلت حضور علم اصول در تکامل اطلاعات روشن گردد. بدین معنا که هم اثر علم اصول در مجموعه و کل اطلاعات بشر باید ملاحظه کرد و هم توسعه جدید حد، تعریف و بستر خودش را در مجموعه و کل اطلاعات معین کند یعنی از این منظر و منزلت تفقه در دین در صحت، حقایق و تکامل جهت‌گیری اطلاعات بشر و تولید اطلاعات باید حاضر شود و تنها ربطش به کلام کافی نمی‌باشد.

با اضافه شدن این بحث، مقدمه علم اصول از یک بحث منطقی درون علمی خارج می‌شود و دیگر بعنوان یک امر ساده با نظم و آرایش هنری یا منطقی دیده نمی‌شود بلکه به یک ضرورت برای تعبد تبدیل می‌گردد و از آنجا که تعبد حافظ جهت‌گیری اطلاعات بشر می‌باشد توجیه دینی شرایط را نمی‌پذیرد.

۳ - تحلیل بر اساس فلسفه تاریخ از سیر تغییرات علم اصول و تفقه دینی

در زمانی که بسط ید نباشد و محدودیت عینی تاریخی حاکم باشد بصورت کلاسیک و سازمانی آرایش دشمن را نمی‌توان شناسایی کرد و با توانائیهای خود برای مقابله با دشمن نمی‌توان آرایش کلاسیک و سازمانی داد یعنی طرح مسئله مجموعه در مدل و منطق شناسائی (که منتهی الیه آن به فعالیت شبکه‌ای و مرتبط با هم در عمل برسد) ممتنع است از این رو علم اصول عهده‌دار هماهنگ‌سازی اطلاعات در پیدایش، تصحیح و پالایش گمانه‌ها نمی‌باشد این محدودیت تاریخی نگرش استقلالی به مطالب و موضوعات و نگرش انتزاعی در منطق و استقراء در شناخت مسایل و نیازها را به فرهنگ و معارف ما تحمیل می‌کند و ما را به یک ^۲ ~~دشمنی~~ ^{دشمنی} غیر کلاسیک و گره‌دار فرهنگی می‌کشاند.

«اخلاق، کلام و فقه» فردی که قدرت حفظ هویت دینداری را دارند و حافظ تکثیر کمی (نه کیفی) افراد و اطلاعات آنها می‌باشد و در زمان طولانی می‌تواند به یک رفتار جمعی در

عملیات تاریخی تبدیل شود یعنی ناهنجاری موضعگیرها و جهت‌گیرها علت برخورد نیتها و قصدها با قصدی که شرایط‌ساز است می‌گردد و در پایان بدلیل جهت‌گیری برتر دین امکان پیدایش یک سازمان و هویت جمعی را می‌دهد. حقانیت و واقعیت اسلام توانسته بستر رفتار جمعی را در تاریخ بگونه‌ای ایجاد کند که یک عصیان عمومی و انقلاب را علیه ساختارها و شرایط حاکم بوجود آورد؛ لذا در شرایط دوم که شرایط بسط قدرت اجتماعی و تولد تاریخی جدید است نیازمند ارتباط «گمانه‌ها بهم و ملاحظه نسبت بین موضوعات و مسایل مبهم و شناخت مجموعه علوم باشیم.

تأمل، دانش حضور اجتماعی در ساختارها و کلیه نیازمندیهای روحی و ذهنی از لوازم حضور در مرحله و شرایط تکامل است. لذا باید علم اصولی که پاسخگوی به مسائل مستحدثه است خارج شده و به موضوع، تعریف و هدف علم اصولی پرداخت که مسئله اقامه کلمه حق و حضور فعال در تکامل در آن محور باشد و وضعیت تفقه را در شرایطی جدید که دین رهبری تکامل را بدست گیرد، مورد دقت قرار گیرد.

«والسلام»

چکیده بحث مبنای اصول فقه تطبیقی

جلسه : ۶

تاریخ جلسه: ۷۸/۰۲/۱۹

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی

تنظیم از: گروه پژوهشی کارشناسی اصول فقه

نقد و بررسی تعریف علم اصول موجود

بعد از بررسی سه نکته پیرامون مقدمات بحث علم اصول در جلسات گذشته از این جلسه به بعد بحث و بررسی پیرامون تعریف علم اصول بر مبنای قوم را آغاز می‌کنیم. تعریف علم اصول بر مبنای قوم اجمالاً عبارت است از «هو العلم بالقواعد الممهده للاستنباط الاحکام الشرعیه الفرعیه من ادلة التفضیله». خارج از اختلاف نظرهایی که در نزد قوم نسبت به این تعریف مطرح است به سه اشکال دیگر اشاره می‌شود.

۱- تعریف علم اصول به آثار (محصول) و عدم روشن ساختن وحدت موضوع برخورد استقرائی با قواعد و اصول

اشکال اول^(۱): تعبیر «هو العلم به قواعد» در تعریف موجود تعریف به محصول (آثار) است و این بدان معنا است که امور متعدد و کثیری می‌تواند موضوع علم اصول قرار گیرد یعنی قوم نتوانسته‌اند برای قاعده‌ها موضوع واحدی را تعیین کنند و این خلاف کار مجتهد که تقنین است می‌باشد زیرا وظیفه مجتهد تقنین حجیت و قاعده‌سازی است که بتوان از موضوع واحد قوانین را متفرع کرده لذا بهتر است نفس تقنین و قاعده‌سازی موضوع علم اصول قرار گیرد تا وحدت تعریف از بین نرود و علت انسجام و به وحدت رسیدن قواعد گردد. طبیعتاً اگر این کار صورت نگیرد علم اصول بعنوان یک مجموعه و کل مورد شناسائی قرار نگرفته و برخورد

۱- این اشکال از جلسه ۵ خلاصه گردیده و به جلسه ۶ منتقل شده است.

استقرائی در ارائه اصول و قواعد بر آن حاکم گشته و نسبت به شرایط گمانه‌ها منفعل می‌گردد.

۲- تعریف علم اصول به علم مادون (یعنی فقه)

اشکال دوّم: نظام شاخصه استخراج شده از تعریف علم اصول موجود عبارت است از:

۱- فعل موضوعاً: علم به قاعده‌ها

۲- موضوعات فعل: استنباط احکام شرعی فرعی از ادرام المصطلح

۳- آثار: تعیین عمل مکلف

از آنجا که برای قاعده‌ها جامع معرفی نشده است (عمل تقنین) «تکلیف مکلف» و «تفقه

در فقه» موضوع اصلی در تعریف قرار می‌گیرد حال آنکه در علم اصول باید قاعده‌سازی بعنوان

یک اصل حاکم و جاری باشد با غفلت از مسئله قاعده‌سازی «عمل استنباط احکام مکلف» در

حیطه فقه بوده است لا ربطی به علم اصول ندارد، و بکارگیری این قواعد در متون کتاب و سنت

برای دستیابی به احکام مکلف کار اصولی نمی‌باشد. حال آنکه سخن از صحت و فساد اصولی

قواعد در عمل تقنین باید مورد دقت قرار گیرد.

پس به علم مادون تعریف کردن یک اشکال محکم دیگر بر علم اصول موجود است البته

علم اصول باید ثمره واحدی در فقه داشته و بکارگیری قواعد در تقنین استنباط نیز اثر دارد اما

سخن از علم اصول و فقه و تعریف هر یک باید در دو سطح انجام گیرد.

۳- ورود فرهنگ فلسفه یونان و منطق ارتکازات در علم اصول علت تنزل منزلت تفقه در

معارف

اشکال سوم: یک دسته از فقها بدلیل اینکه مطلب را در تفقه و استنباط می‌دیدند از طرح

بحثهای فلسفی در اصول پرهیز می‌کردند دسته دیگر بکار بردن برهانهای منطقی و وارد کردن

اصطلاحات و مواد فلسفی در علم اصول را بلا اشکال می‌دیدند؛ اما ورود «فرهنگ فلسفه

یونان» و «منطق ارتکازات» در علم اصول غفلت نسبت به آن علت پایین آمدن منزلت تفقه در

معارف گشته است زیرا مستقل دیدن امور عقلیه علت حد زدن شرع به سنجش و ارتکازات گشته است، که آنوقت نتیجه آن شده است که کار فقهاء ظنی الدلالة و ظنی الطریق در اسناد گردد از آنجا که علم به کلمات بازگشت به ارتکازات می‌کند لذا تا مرتبه علوم اعتباری و ظنی تنزل یافته و علوم عقلی بعنوان علوم حقیقی بر آن حاکم می‌گردد از این رو برهاناً و علماً خودشان را متأخر از فلاسفه می‌دانند.

با توجه به اشکالات وارده باید پاسخ به تعریف، موضوع، هدف را با توجه به سه سطح ذیل مورد دقت قرارداد تا مباحث بصورت منطقی مورد دقت قرار گیرد و تبدیل به مقدمات هنری یا تعلیمی القائی نگردد.

۱ - حضور علم اصول در وحدت کل نسبت به سایر علوم در جریان تکامل، این سطح بعنوان علت و مبنای پیدایش علم اصول بحساب می‌آید تا سهم تأثیرش در تکامل معرفتی حول محور جریان تعبد کنترل شود و مرحله تکاملی آن نسبت به گذشته معلوم گردد و مسئولیت آن نسبت به آینده روشن گردد.

۲ - ملاحظه روابط درونی علم اصول و طبقه‌بندی قواعد و اصول در مسئله قاعده‌سازی (تقنین حجیت تعبدی)

۳ - اثر علم اصول در علم مادونش یعنی علم فقه بصورت خاص بررسی شود.

«والسلام»

چکیده بحث
مبانی اصول فقه تطبیقی

جلسه: ۷

تاریخ جلسه: ۷۸/۰۲/۲۰

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی
تنظیم از: گروه پژوهشی کارشناسی اصول فقه

مقنن نکردن علم اصول علت عدم تطبیق مبنا به ثمرات و قواعد علم اصول

* مقدمه

یکی از اشکالات وارده بر تعریف علم اصول (چه از سابقین و چه از لاحقین) خروج موضوعی (نه خروج حکمی) علم به قواعد از تعریف است زیرا قواعد و اصول ثمره علم اصول است نه موضوع آن. اگر علم را بر مبنای کشف ملاحظه شود استدلال بر کشف موضوع علم اصول است و کشف قواعد به عنوان نتیجه و ثمره آن به حساب می آید، لذا اولین اشکالی که با آن مواجه می گردند ورود قواعد فقهی، عقلی، ارتکازی و غیره در تعریف است که در معرفی وحدت جامعی برای قواعد آنها را دچار مشکل کرده است در حالیکه معرفی جامع فقهی برای قواعد و ارائه علت واحد در علم مادون نیز خروج موضوعی از علم اصول را در بردارد. از این رو بررسی صحت^۱ و غلط نسبتها و تقنین استدلالها به معنای مقنن ساختن حجیت^۲ موضوع علم اصول می باشد. اولین اثر این امر خارج شدن علم فقهاء از نظام^۳ بود^۴ در برابر^۵ منطقیون و فیلسوفان است حال آنکه با توجه به تعریف موضوع هر علم به «ما یبحث عن عوارض الذاتیه» لازم نبود از آن عدول شود.

۱ - لزوم ارائه طبقه بندی اندراجی در قواعد و اصول برای امکان تطبیق مبانی و ثمرات اشکال دیگر در علم اصول موجود آن است که برای قواعد و اصول یک طبقه بندی ارائه نشده است که این امر به وسیله خاصیت تنظیم اندراجی در منطق صوری ممکن بوده است،

ایجاد نظام علل و معالیل طولی هر چند از تغییرات عرضی استدلالها مغفول عنه است ولی هر گونه تغییر مبثائی را بخوبی نشان داده و امکان تطبیق مبانی و ثمرات را بوجود می آورد. با مقنن نکردن قواعد بوسیله منطق اندراج، هم تسلط مبثائی از آقایان سلب شده است و هم به محض توجه به یک ماده و برهان خاص و استدلال موضعی بر روی یک اصل و یا ادعای وجدان نمودن قدرت تطبیق به مبنا از آنها گرفته می شود و دچار غفلت و اشتباه می شوند.

پذیرفتن ورود از مقدمات مختلف و عدم توجه به سلسله اندراج طولی و منظم کردن استدلال در یک مجموعه بخشی موجب عدم حفظ تسلسل استدلالها گشته و با تکیه به ضرورتها و یا ادعای وجدان نمودن انسجام در کلام از بین می رود. حال آنکه منطق صوری توانسته است علمی مانند ریاضیات فیثاغورثی را منسجم و یک پارچه نماید و این امر به دلیل داشتن طبقه بندی طولی در احکام و حفظ وحدت موضوع بوسیله طبقه بندی اندراجی آن می باشد.

اگر تقنین استدلالها نسبت به حجیت موضوع علم اصول باشد با طبقه بندی طولی، حکومت هر اصلی را نسبت به اصل دیگر طبق قاعده اندراج می توان بدست آورد اولین ثمره آن حکومت قواعد حجیت بر اصول عقلی و اارتکازی است.

۲ - ضرورت ارائه طبقه بندی اندراجی در موضوع علم اصول

نکته قابل دقت در این بحث آن است که از طبقه بندی قواعد به ضرورت طبقه بندی در موضوع علم اصول منتقل می شویم.

اگر احراز حجیت به عنوان یک نسبت خاص موضوع علم اصول باشد لوازم ذاتی آن را منهای مواد می توان طبقه بندی نمود یعنی همینکه برای موضوع خصوصیتی ذکر شود که در همه استدلالها رعایت آن لازم باشد قانون اندراج حضور پیدا کرده و با سلب و ایجاب خاص طبقه بندی طولی درست می شود و عوارض متعددی را تحت اندراج برای خصوصیت ذاتی

استدلال یعنی احراز نسبت حجیت ذکر می‌کند. و حجیت تنوع پیدا کرده و همه قضایا به نحو یک مجموعه حملیه به موضوع علم اصول بازگشت می‌نماید.

از این رو کلیه مقدماتی که در استدلالها بکار می‌رود باید مواداً تناسبی به موضوع علم اصول داشته باشند و الا در نظام سلسله طولی قرار نمی‌گیرند و این امر از تشتت و هرج و مرج در استدلالات یک علم جلوگیری می‌کند. طبقه‌بندی در موضوع یک علم منشاء طبقه‌بندی در مواد استدلال در آن علم نیز می‌گردد، که این امر منتهی به طبقه‌بندی در نتایج و قواعد نیز می‌گردد. اثر این تنظیم اندراجی آن است که تعریف و مقدمات در علم اصول را از هنری بودن خارج گشته و به اثر منطقی تبدیل و ضرورت آن در جلوگیری از دعوی وجدان و طرح مباحث جدل الطرفینی واضح است و با ملاحظه نسبت استدلالها به مبنا از آوردن مقدمات عدیده به صورت کمی و تابع یک نظریه خاص شدن جلوگیری می‌شود. همانطور که منطوق، خطای در فکر را کم می‌کند، و بوسیله اندراج طولی قواعدی درست می‌شود که خطای در استنباط نیز کم می‌گردد.

«والسلام»

چکیده بحث
مبانی اصول فقه تطبیقی

جلسه: ۸

تاریخ جلسه: ۷۸/۰۲/۲۱

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی

تنظیم از: گروه پژوهشی کارشناسی اصول فقه

کیفیت ارائه تحلیل برهانی و عقلانی از علم اصول

مقدمه: طرح سؤال

بنابر مبنای قوم باید از مبادی و مواد امور عقلی فاصله گرفت موضوع علم اصول را به بدهات عقل نظری برنگرداند بلکه موضوع علم اصول به امور اعتباری و ارتکازی بازگشت می‌کند و صدقات عقلی در موضوعات اعتباری کارآمد نمی‌باشد. برای تعیین موضوع علم اصول باید به عرف و اهل لغت رجوع نمود، و به طور کلی بحث اعتبارات خروج موضوعی از مباحث منطقی دارد. بنابراین اشکالاتی که ضرورت طبقه‌بندی اندراجی را برای موضوع علم اصول و یا قواعد تمام می‌کرد موضوعاً از بین می‌رود. در جایی که به استدلال معقول راهی نباشد باید به استقراء رجوع کرد. لذا نظام دادن به قضایای یک علم مخصوص علوم حقیقی است که رابطه بین موضوع و محمول در آن رابطه ذات و ذاتی باشد، ولی در علوم اعتباری رابطه بین موضوع و محمول یک رابطه قرار دادی است از این رو پرداختن به طبقه‌بندی موضوع و یا دسته‌بندی ثمرات از موضوع بحث خارج است. نسبت به اشکال فوق در این جلسه دو جواب مطرح شده است که به هر یک اشاره می‌شود.

۱- استدلالی و برهانی شدن علم اصول بوسیله منطقی‌سازی

بنابر مبنای قوم که منطقی‌سازی انتزاعی و دارای نگرش تجریدی می‌باشند می‌توان خصلت

مشترک همه زبانها (ایرانی، عربی، ترکی...) را ملاحظه کرده و خصوصیات تعیینی لغات و انسباقات را حذف کرده تا توجه به پذیرش پیدا شود و اگر از پذیرش‌های خاص سلب خصوصیت شود توجه به ارتباط انسانهای مختار پیدا می‌شود از این رو روابط اجتماعی امری نیست که مجعول عقلا یا طایفه‌ای دون طایفه‌ای باشد. هرگاه جامعه فرض بشود رابطه بعد آن می‌باشد به بیان دیگر اگر ادبیات را قراردادی بدانند و پایگاه قرار نیز به اختیارات عباد برگردد وجود رابطه در ملاحظه اراده نیز غیرقابل اجتناب است. اگر اراده مخلوق ذاتاً محتاج باشد. ارتباط با خالقش و تولی به او ضرورت حتمی دارد، اما در فرض اجتماع اراده‌ها نمی‌توان نفس ارتباط را ضروری ندانست همانگونه که با فرض شیء، ابعاد ثلاثه برای شیء ضرورت عقلی می‌یابد با سلب رابطه، محقق جمع نیز ممتنع می‌گیرد و این امر همان سلب شیء از نفس می‌باشد بنابراین به همین اندازه که رابطه بتواند مورد مطالعه عقل قرار گیرد برای برهان عقلی کافی است، و می‌توان لوازم ذات ارتباط را طبقه‌بندی کرد.

در لوازم ربط هرگز کیفیت اعتبار اقوام و زبانها وارد نمی‌شود و کیف اعتبارشان به کیفیت قراردادهایشان بازگشت می‌کند از این رو با انتزاع از امور حسی یا اعتباری و غیر آن می‌توان درک عقلانی داشت و آن را موضوع مورد مطالعه عقل قرار داد و لوازم آن را بررسی نمود همانطور که امتداد را از کتاب، میز... می‌توان انتزاع کرد و با سلب و ایجاب نسبت از آن به تعریف نقطه و خط رسید و از ملاحظه نسبت بین نقطه و خط، تعاریف و احکام هندسه اقلیدسی را ارائه داد، این تعاریف و احکام همه عقلانی بوده و نه حسی. لذا همانطور که مفاهیم امتداد و تعدد را انتزاع عقل دانسته و به عقل حق می‌دهید نسبت به موضوعی که انتزاع کرده لوازمش را بیان کند درباره انسباق و ارتکاز نیز می‌توانید سلب خصوصیت شخصی از الفاظ و لغات کرده و به پذیرش خاص برسید و از پذیرش نیز سلب خصوصیت نموده و به رابطه برسید.

اگر چه لغات از امور اعتباریند اما درک از رابطه انتزاع عقل و از امور حقیقی است و عقل می‌تواند لوازم آنرا بررسی کرده و با طبقه‌بندی معقول لازمه عقلی آنها را در سطوح مختلف نشان داد و برای آنها تعیین حدود نمود. با این طبقه‌بندی طولی عقل می‌تواند به هر علمی نظام منطقی داده و از برخورد و تحلیل استقرائی جلوگیری نماید.

۲- تحلیل جدید از برهان در منطق صوری برای ارائه تحلیل عقلانی از سایر علوم حقیقی و غیر حقیقی

جواب دوم یک بحث منطقی و فراگیر است که ربطی به بحث اعتبارات ندارد بلکه می‌توان از این بحث در سایر علوم استفاده کرد. کار منطق ارائه تحلیل عقلانی و جمع‌بندی نظری نسبت به هر علمی است بنابراین اگر علم اصول بنا بر مبنای قوم محدود به علم صرف و نحو و لغت است؛ منطق را می‌توان در آن بکار گرفت از آن تحلیل عقلانی ارائه داد.

علمای قوم در تعریف برهان به دو امر اشاره کرده‌اند الف: صورت برهان ب: مواد برهان، طبیعی است که اگر ماده برهان اعتباری باشد طبقه‌بندی و نظم دادن به آن خروج موضوعی از مباحث عقلانی و منطقی پیدا می‌کند.

حال آنکه در تحلیل از برهان باید به سه رکن اشاره شود الف: شکل و کیفیت تنظیم ب: خصوصیت معقول ج: مواد - مواد نیز مرحله تطبیق بین خصوصیت معقول و ماده است. صحت و فساد در بند الف و ب نمی‌تواند راه یابد زیرا هر دو بند الف و ب باید به بداهت عقلی بازگشت کنند و الا اندراج جاری نمی‌شود اما در تطبیق می‌تواند اشتباه راه یابد. نسبتی که در کبری برای محمول قرار دارد باید اتکاء و استناد به خصوصیت معقول داشته باشد (استناد نه سند) یعنی تکیه‌گاه نسبت حکمیه در کبری خصوصیت معقول است (قبل از اینکه تطبیق آن به مواد صحیح یا غلط باشد ظنی یا یقینی باشد) و الا جریان صورت استدلال ممکن نمی‌شود.

بنابراین استناد قضایا به یک مابه‌اشتراکی برمی‌گردد که عقل آنرا از حس یا اعتبار یا ارتکاز.... انتزاع می‌کند و این نسبت حکمیه حاکم و شامل بر کار عقل است که از امور حقیقی است. که در برهان به آن خصوصیت معقول گفته می‌شود. بنابراین استدلال در هر علمی با شکل و نظم‌دهی اندارجی یا میدانی و یا ... میسور می‌گردد. و در صورت وجود نظم خاص اندارجی یا میدانی یا ... باید خصوصیت متناسب با شکل استدلال رعایت بشود و آن خصوصیت مجبور است که خصوصیت معقول یا عقلانی باشد. پس در حقیقت در هر استدلال دو ماده وجود دارد، ۱- ماده شکی ۲- ماده‌ای که شکل بر آن تطبیق می‌شود، ماده شکی همان خصوصیت معقول است.

بر اساس تحلیل جدید که از برهان انجام گرفت می‌توان تمام علوم را تحلیل نموده و برای آنها طبقه‌بندی طولی ارائه داد و به تبع مواد استدلال آنها نیز دارای حدود معینی می‌گردند.

«والسلام»

چکیده بحث
میانی اصول فقه تطبیقی

جلسه : ۹

تاریخ جلسه: ۷۸/۰۲/۲۲

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی

تنظیم از: گروه پژوهشی کارشناسی اصول فقه

بررسی تحلیل عقلانی و برهانی نسبت به علم اصول بر اساس منطق صوری

۱- ضرورت طبقه‌بندی اعتبارات بوسیله جریان علیت

به طور کلی باید توجه داشت که «معتبر» دارای خصوصیت شخصی بوده که آن هم به جعل برمی‌گردد و هر قوم و طایفه‌ای می‌توانند یک نوع جعل خاص داشته باشند لکن این جعل دارای ضرورتی بر اساس علت و معلول نیز می‌باشد که از آن نیز در جلسه گذشته به طور مبسوط صحبت به میان آمد.

با حذف خصوصیت خاص از معتبر (انسباق از لغات) به پذیرش می‌رسیم و انسباق آن نیز شاخصه پذیرش و عدم پذیرش جعل و قرارهاست و از آنجا که عرف دارای اختیار می‌باشد می‌تواند آن قرار را بپذیرد و یا نپذیرد

با سلب خصوصیت از پذیرشهای خاص هر قوم به اصل رابطه می‌رسیم که رابطه در اینجا بعد جمع و جامعه است.

بر مبنای منطق صوری، خصوصیت تعیینی به اعتبار و اختیار بر می‌گردد که می‌توان به عنوان فصل معرفی شود و خصوصیت تقومی آن به علیت بر می‌گردد که می‌توان به عنوان جنس معرفی شود. و از آنجا که اختیار مطلق نبوده و در یک محدوده‌ای واقع می‌شود، جعل دارای بستر بوده و اعتبارات از نظر حد و مرز قابل طبقه‌بندی می‌باشند به عبارت دیگر ملاحظه

مقدورات برای اعتبار کردن ضرورت دارد و تخصیص در مقدورات نیز قهری است حال چه اعتبار کننده فرد باشد چه جامعه و عرف باشد بنابراین اگر نسبت به موضوعی قانونی وضع شود که ۸۰٪ از جامعه را بپوشاند و یا قانون دیگری که ۹۵٪ جامعه را شامل بشود و این دو جعل نیز مخالف هم باشند با هم برخورد کرده و یکدیگر را حد می‌زنند. بر این اساس جریان علیت باید بتواند جریان قرارها و جعلها را طبقه‌بندی نموده و برای آنها تعیین حدود نماید.

۲ - تحلیل جدید از برهان در منطق صوری و آثار آن در برهانی شدن علم اصول و سایر علوم

از طرف دیگر باید پذیریم که علم اصول یک علم استدلالی است و مانند علم لغت نبوده که بتوان به قوم بنی تمیم یا کوفین یا بصریین تکیه داشته باشد باید استدلالش از یک نظم و منطقی پیروی کنند. بنابر نظریه قوم باید بوسیله منطق اندراجی و یک نظام منطقی طبقه حاکم و محکوم در علم اصول بوجود آورد که غیر از آن قابل تصور نباشد، اولین اثر این مطلب آن است که مقدماتی که در استدالات آورده می‌شود در این طبقه‌بندی و نظام منطقی قرار گرفته و با تعیین جایگاه ربط آنها با مبانی مشخص می‌گردد.

ریشه این غفلت در علم اصول بازگشت به منطق حاکم بر آن دارد در جائیکه در تحلیل از برهان به دورکن تکیه می‌کنند ۱ - صورت ۲ - مواد صورتها منحصر و بازگشت به قیاس شکل اول می‌کند و مواد هم که به یقینی و غیر یقینی تقسیم می‌کنند حال آنکه در تحلیل برهان سه عامل وجود دارد ۱ - خصوصیت روش (صورت اندراجی در منطق صوری است و صورت مجموعه در منطق کلّ شناسی است). ۲ - صورت استدلال ۳ - معانی یا مواد منطقیهای مختلف با خصوصیات مختلف می‌توانند اشکال مختلفی را ارائه کند اما صورت استدلال مربوط به خصوصیت معقول است که در آن اندراج جریان می‌یابد همچنین مواد مستدل به معنای تطبیق اندراج است.

بنابراین در قیاسی که موادش شعر یا تحلیل است بلحاظ موادش شعری یا تخیلی است اما بلحاظ مقایسه با شعر دیگر دارای آثار خوب یا بدی است، یا در مقایسه با حقیقت دارای آثار صلاح یا باطلی است که قابل تحلیل می‌باشند و تحلیل جدا از استدلال نبوده و در آن روش اندارجی بکار برده می‌شود لذا مصحح جریان اندراج در منطق صوری مواد نیست بلکه کلیت و خصوصیت معقول است. از این رو هر موضوعی می‌تواند مورد تحلیل عقل قرار گیرد و تأثیر و ترکیب آن را به موادش برهانی نمود یعنی حتماً ترکیب و آثار به خصوصیت معقول ارتباط دارد در تحلیل یک شعر وقتی به ارزیابی مواد که می‌پردازند و نسبت به آن استدلال می‌کنند و به طور مثال گفته می‌شود. که اگرین ماده را کنار آن نگذاشته بودند منشاء این پذیرش نمی‌شد و اگر این مواد را در کنار آن می‌گذاشتند (که آن نسبت به اثر عقلانی است) مورد پذیرش واقع می‌شد بدین معناست که هم غرض عقلانی است و هم رابطه عقلانی است که دارای سببیت است و برای نحوه کیفیت خاصی از رابطه پذیرش به وجود می‌آید لذا قرار نیز صحیح بوده است.

بنابراین با اضافه کردن خصوصیت معقول به مواد و صورت در تحلیل از برهان در منطق صوری می‌توان از همه مقولات یعنی آثار هر مواد غیر برهانی (مغالطات، تخیلات، اشعار،...) تحلیل عقلانی داشت.

«والسلام»

چکیده بحث
مبانی اصول فقه تطبیقی

جلسه: ۱۰

تاریخ جلسه: ۷۸/۰۲/۲۳

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی

تنظیم از: گروه پژوهشی کارشناسی اصول فقه

نظام خصوصیت معقول ابزار قاعده مند کردن علم اصول

قضاوت اصولیین نسبت به اعتبارات با اعتماد بر نظر فلاسفه و اهل منطق بود که آنها را غیر برهانی دانسته‌اند اما از آنجا که لوازم این بحث در بحث حجیت اثر دارد باید در آن دقت لازم انجام گیرد.

منطق صوری نتیجه را در برهان تابع اخص مقدمتین می‌داند لذا هرگاه مواد مانند شعر یا خیالات یقینی نباشد خروج موضوعی از استدلال می‌یابد. یعنی آقایان بر حسب مواد یک نحوه طبقه‌بندی ارائه می‌دهند یک طبقه‌بندی هم بر حسب نتایج قیاس به برهانی و تعیینی بودن یا نبودن آن دارند.

نزاع آقایان در این طبقه‌بندی‌ها یک نزاع صغروی است و حال آنکه اساس و ریشه اشکالات وارده به یک نزاع کبروی بازگشت می‌کند یعنی اگر مواد صغری و کبری قیاس شعر باشد و مجموعه مواد و صورت، صغری قیاس تحلیلی و استدلالی قرار بگیرد و به خوبی و بدی آن شعر در ایجاد تمایل یا امید و نفرت نظر کنند نمی‌توانند به کبری معقول در قیاس استدلالی توجه نشود و این همان خصوصیت معقولی است که در جلسات گذشته به عنوان رکن سوم در تحلیل برهان به آن اشاره شد. کبری معقول حتماً به حسب قاعده تعریف در منطق صوری باید از انتزاع آغاز بشود و به آخرین حد معقولی برسد که در آنجا سلب شی عن نفسه لازم آید و با توجه به لوازم ذات و با قاعده سلب و ایجاب طبقه‌بندی را تمام کرد تا بتوان تطبیق به کبری

معقول انجام گیرد. لذا نسبت حکمیه بین موضوع کبری و محمول کبری در قیاس استدلالی نمی تواند اعتباری باشد.

بنابراین صغری و کبری قیاس استدلالی با صغری و کبری مَصْرَح در یک شعر کاملاً متفاوت بوده و در آن از حیثیات مختلف به استدلال و تحلیل و تطبیق پرداخته می شود. لذا هرگاه سخن از «تحلیل مستدل» در رد یا قبول یک شعر توهمی است حتماً قیاس و برهان در نزد اهلش جاری می شود، هر چند امکان دارد که آن علم مقنن نشده باشد و قدرت تحلیل استدلالی در آن نباشد و قضاوتها به ذوق و سلیقه ها بازگشت کند ولی اگر بخواهند آن را مقنن و استدلالی کنند باید برای فرم و آثار قاعده بیان کنند.

با نظام خصوصیت معقول (قیاس صغروی و قیاس تحلیلی) می توانید یک علم را قاعده مند کرد و به طبقه بندی موضوعات آن علم پرداخت و از آنجا که حدود عقلیه علوم به خصوصیت معقول ربط پیدا می کند، فقط برای درون علوم جامع معرفی نشده بلکه نسبت آن به علوم بیرونی هم تمام می شود و می توان یک نظام معقول در آن علم معرفی کرده با روشن شدن مسائل داخلی هر علم منزلت استدلالها نسبت به یکدیگر از لحاظ منطقی واضح گشته و با حفظ مبنا در کلیه مسائل قیود اضافه و کم نسبت به هر سطح از استدلالها معین می گردد و در یک ساختار درختی نه مجموعه ای و نه تکاملی تغییر در استدلالها نیز قاعده مند می گردد این امر از کثرت احتمالات، کثرت ورودیها و مقدمات پراکنده در استدلالها جلوگیری نموده و ربط آنها را به مبنا در یک ساختار نشان می دهد.

اولین اثر مقنن کردن این امر در علم اصول آرایش حدود تعویض موضوعات آن است که در حدود حکمی آن اثر می گذارد و مبنا از این طریق در تمامی نتایج حضور می یابد.

«والسلام»

چکیده بحث
مبانی اصول فقه تطبیقی

جلسه : ۱۱

تاریخ جلسه: ۷۸/۰۲/۲۴

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی

تنظیم از: گروه پژوهشی کارشناسی اصول فقه

کیفیت قاعده‌مند شدن علم اصول و آثار آن در درون اصول و فقه

۱- قاعده‌مند کردن علم اصول و آثار آن

جریان محاسبه و سنجش در علوم (حقیقی و غیر حقیقی) بوسیله منطقها انجام می‌گیرد و در منطق صوری جریان علیت بازگشت به خصوصیت معقول می‌نماید. نفی و اثبات و ملاحظه نقص و کمال یا قابلیت رشد در هر علم با تحلیل معقول استدلال انجام می‌گیرد به طور مثال در علوم اجتماعی و در امر قانونگذاری برای دستیابی به قوانینی بهتر که منشاء تسریع امور و تنظیم بهتر کارها و رفع ناهماهنگی‌ها و درگیریها بشود لازم است در مطالعه و آسیب‌شناسی از امور مجعول طبقه‌بندی معقولی داشت تا بتوان قوانینی را بهینه نموده و جایگزین آنها را پیدا کرد.

بنابراین انتزاع از امور مجعول و رسیدن به درک از رابطه به معنای دسترسی به خصوصیت معقول در علم اصول است که سلب آن به سلب شی از نفسه بازگشت می‌نماید و بر اساس آن طبقه‌بندی اندراجی از امور اعتباری با سلب و ایجاب بدست می‌آید.

طبقه‌بندی اعتبارات و تعاریف در علم اصول از ایجاد ارتکاز و پذیرش خاص بوسیله ارائه کثرت مؤیدات برای یک مطلب و مقایسه کمی در گام اول جلوگیری می‌کند و در گام دوم از پیدایش عنوان ثانوی در استدلالات مانند «الضروریات تبیح المحضورات» جلوگیری می‌کند و با

تعیین جایگاه حدود تعاریف به صورت مستدل تغییر در آنها را نشان داده و تأثیرش را نسبت به مقسم و اقسام معین نمود. بر این اساس یک علم سازماندهی می‌شود و با تعیین مبنا و تأثیر آن بر حدود تعاریف هر گونه تغییر و تکامل در آن روشن می‌گردد.

۲ - تأثیر قاعده مند شدن علم اصول در فقه

با این فرض تأثیر علم اصول در فقه نیز بهتر مشخص می‌گردد. به طور مثال تخصیص در موضوع واحد مورد لحاظ قرار می‌گیرد اما نسبت بین موضوعات مختلف ولو در شکل طبقه‌بندی درختی ملاحظه نمی‌شود با ارائه ساختار درختی در علم اصول معنای تعارض، تزامم و اولویتها از شکل کلی خارج شده و احکام فقه مانند احکام دماء، اعراض، اموال بر یک نظام استوار می‌گردند طبیعی است قواعد کلی فقه که بر سایر قواعد فقهی حکومت دارند نظم جدیدی پیدا کرده و منزلت حکومتشان نسبت به فروع مشخص تر می‌گردند.

برای احراز مصب جریان قواعد در یک مسئله با نگرش انتزاعی به قواعد و برخورد استقرائی، عمل به فقه فردی ممکن بوده است اما در سطح تزامم افعال باید قواعد مختلفی که بتواند ملاحظه بین عناوین کلی و احکام کلی را ملاحظه کند باید ایجاد شود از این رو مسایل حکومتی که احکامش موضوعاً در تزامم هستند بدست می‌آیند و اداره نظام در یک افق جدید قرار می‌گیرد. و در اجرا از ملاحظه عدم مخالفت قطعی قوانین به احراز موافقت ظاهریه قوانین می‌رسند.

۳ - جمع‌بندی اشکالات به تعریف آخوند (ره) از علم اصول

در این جلسه فرمایش مرحوم آخوند که وحدت غرض را مستتبع وحدت موضوع دانسته‌اند با تعریف علم اصول از نظر ایشان مقایسه می‌گردد و نسبت به چند نکته جمع‌بندی می‌شود. ۱ - اینکه وحدت غرض برای استنباط طریق قرار می‌گیرد.

یعنی غرض در علم مادون به فقه تعریف شده است حال آنکه باید کار آمدی علم اصول

در علم فقه را به نحو منطقی طبقه‌بندی و قاعده‌مند نمودا

۲- اگر وحدت غرض به عمل استنباط در علم اصول بازگشت کند حتماً نیازمند خصوصیت معقول بوده که بتوان آثار را طبقه‌بندی نمود، از آنجا که آثار معلول موضوع می‌باشند خصوصیت معقول آثار بازگشت به خصوصیت معقول در موضوع می‌نماید لذا هر گونه تغییر در نظام تعریف موضوعات بر تغییراتی که در طبقه‌بندی آثار است حکومت دارد. بنابراین خصوصیت معقول نسبت به موضوعات و آثار در منزلت مبنا بوده و با این فرض نیز ضرورت طبقه‌بندی مبنا اثبات می‌گردد.

۳- بر مبنای قوم که وحدت موضوع عامل وحدت غایت است طبقه‌بندی مبنا، موضع و غایت هر سه لازم می‌باشد تا تغییرات در هر یک بوسیله تغییر در دو بخش دیگر کنترل شود. زیرا دستیابی به خصوصیت معقول امکان دسترسی به قواعد فهم در علم اصول را ممکن می‌سازد.

«والسلام»